

دوستان و سروران گرامی،

با تشکر دوباره از حضور شما در این مراسم، می‌خواهم چند کلمه‌ای در مورد برنامه‌های آینده، در جهت پیگیری ره استاد شجاع الدین شفا برایتان بگویم، و در این راستا از نظرات و راهنمایی‌های شما بهره بگیرم.

دنبال‌گیری راه استاد، به آن نحو که ایشان می‌رفتند در عمل ممکن نیست، چرا که نه دانستن آن قدر که او میدانست آسان است، و نه پیدا کردن قلمی به نرمی و ظرافت قلم آتشین شجاع الدین شفا.

قلمی که نرمی و ظرافتش همه ایرانیان را جذب خود میکرد، و آن هنگام که خطری را برای میهنمان احساس میکرد، تبدیل به آتشی میشد سوزان که لرزه بر تن بدخواهان ایران مینداخت.

شجاع الدین شفا نمونه‌ای بود از سادگی، شکسته نفسی و آقا منشی، با نگاه و رفتاری دوستانه و صمیمانه، که هیچ‌گاه از خودش صحبت نمیکرد و همیشه مخاطبش را بالاتر از خود جا میداد. ولی هر زمان که صحبت از ایران، ایرانی و فرهنگ ایران میشد، این انسان ساده و دوست‌داشتنی تبدیل به صخره‌ای استوار میشد، که به پشتیبانی دانش بی‌انتهای خود، و احاطه بینظیرش به تاریخ و فرهنگ جهان، و بالاتر از همه ایران، به اساتی تمامی باورها و اعتقادات دروغین را که در طی قرون ساخته و به خورد مردمان داده شده بودند بر باد میداد، و آنگاه واقعیت‌ها را آنچنان با سادگی و با دلیل و برهان ارائه میداد، که انگار خودش در آن زمان و در آن مکان حضور داشته.

این همه باعث آن شد که دیده‌ها باز شود، نظرگاه‌ها به هم ریزد و باورها ناباور شود، و آنگاه این پرسش همگانی پیش آید که پس راستی کجاست، و تا به حال کجا بوده.

جواب همگی اینها را یک بار دیگر، و با همان سادگی، مبارز فرهنگ ایران زمین برای ایرانیان، و به خصوص نسل جوان ایران داشت، نسلی که همواره طرف سخن استاد بود، و با اعتقاد راسخ انانرا "نسل جوان ایرانی که وظیفه مقدس بازسازی ایران سربلند فردا را به عهده دارد" مینامید.

تنی از این جوانان، برای شرکت در مراسم بزرگداشت استاد در تیر ماه امسال، با هزینه زیاد، و قبول خطری بیشتر از آن، به نمایندگی از طرف دانشجویان ایران، و فقط برای یک روز به پاریس آماده بودند. به گفته آنها، باروری و شکوفایی این روشنگری‌های استاد شفا را ما در سال گذشته به صورت خروش غرور انگیز جوانان در خیابان‌های ایران دیدیم.

افسوس پدر من همیشه این بود که ما ایرانیان برون مرزی هرگز نتوانسته ایم یک نیرو و یک سازمان موثر برای پشتیبانی از جوانان مبارزمان در ایران بر پا کنیم، و مدعیان ما و پیشرویان ما در این راه بیش از کمی حرف، متاع دیگری برای عرضه به مبارزان جان بر کف میهنمان ندارند.

با این همه پس از دیدن تظاهرات سال پیش، و گفتگو با تنی چند از شرکت کنندگان در آن، پدر من اعتقاد راسخ داشت که "با وجود پهلوانان تازه نفسی این چنین، آینده ایران بسیار روشن است".

بیانیم حرف مبارز آشتی ناپذیر میهنمان را باور کنیم، همانگونه که او جوانان ما را را، که فرزندان خود مینامید، هرگز تنها نگذاشت، تنهایشان نگذاریم و حمایتشان کنیم، و باور داشته باشیم که اگر همه دست به دست هم بدهیم، پایان ره سیه سپید است.

به امید روزی که در زیر آسمان میهنمان هیچ فریادی بلند تر از این گفته ابر مرد سخن ایران نباشد که :

چون ایران نباشد تن من مباد

Friday Nov. 19, 2010